

چرا روسیه در تولید سلاح از امریکا و ناتو پیشی گرفت؟

در سال گذشته، ویلیام ای. لایلات، معاون وزیر دفاع ایالات متحده، اعتراف تکان‌دهنده‌ای کرد: صنایع دفاعی طی دهه‌های اخیر محصولات اندکی را برای وزارت دفاع تولید کرده‌اند. این اظهارات در حالی مطرح شد که روسیه به اوکراین حمله کرده بود و ناتوانی غرب در تأمین سریع تسلیحات مورد نیاز اوکراین، همه را شگفت‌زده کرده بود. با وجود بودجه دفاعی بسیار کمتر از ناتو و ایالات متحده، روسیه توانسته است در تولید مهمات، موشک و تانک از این ابرقدرت‌ها پیشی بگیرد. این پرسش مطرح می‌شود که چگونه کشوری با اقتصادی بسیار کوچک‌تر، توانسته است در عرصه نظامی از رقبای بزرگ خود پیشی بگیرد؟ پاسخ این معما ساده است: روسیه در جنگی وجودی می‌جنگد و برای پیروزی در آن از همه توان خود استفاده می‌کند. در مقابل، ناتو و به‌ویژه ایالات متحده، جنگی را دنبال می‌کنند که امیدوارند پیروز شوند. این تفاوت در اولویت‌ها، به این معنی است که صنایع دفاعی غربی، همچنان به دنبال سودآوری و قراردادهای بلندمدت هستند و تمایلی به تغییر رویه و افزایش تولید ندارند. اگر غرب می‌خواهد در رقابت با روسیه و سایر رقبای خود پیروز شود، باید تغییرات اساسی در صنایع دفاعی خود ایجاد کند. این تغییرات شامل تسریع فرآیند تولید، کاهش هزینه‌ها و افزایش انعطاف‌پذیری صنایع دفاعی است. در غیر این صورت، غرب همچنان شاهد تأخیر در تحویل تسلیحات و افزایش هزینه‌های نظامی خواهد بود. نه‌تنها پروژه‌های بزرگ و پیچیده با تأخیر و هزینه‌های گزاف همراه بوده‌اند، بلکه تولید ساده‌ترین تجهیزات نظامی مانند گلوله توپخانه نیز با مشکلات عدیده‌ای مواجه شده است. در اوایل سال ۲۰۲۲، ارتش امریکا به صراحت اعلام کرد که دیگر توپخانه را به‌عنوان یک عنصر کلیدی در میدان نبرد نمی‌بیند. به‌عنوان عشاغله‌ی بر این مدعا، در ماه مه ۲۰۲۱، یعنی چند ماه قبل از آغاز جنگ اوکراین، ارتش امریکا درخواست کاهش چشمگیر تولید گلوله‌های ۱۵۵ میلی‌متری را ارائه کرد. اما این تنها بخشی از مشکل بود. تحقیقات نشان داد که کل زنجیره تولید مهمات توپخانه امریکا دچار اختلال شده است. سال‌هاست که تولید این گلوله‌ها به دلیل نقص‌های فنی و ایمنی با مشکلات جدی روبرو بوده است. علاوه بر این، برنامه نوسازی کارخانه تولید توپخانه در ویرجینیا نیز با تأخیر طولانی و افزایش چشمگیر هزینه همراه بوده است. به عبارت دیگر، این پروژه نه‌تنها با موفقیت همراه نبود، بلکه با شکست نیز همراه بوده است. با این حال، نگران‌کننده‌ترین جنبه‌ی وضعیت اسفناک زنجیره تأمین گلوله توپخانه ارتش امریکا و کنگره، وابستگی شدید به حداقل توپخانه بود که در یک سند داخلی ارتش در سال ۲۰۲۱ افشا شد. بر اساس تحقیقات روتنر، این مواد از چین و هند، کشورهایی با روابط تجاری نزدیک به روسیه، تأمین می‌شدند. تمام این موارد نشان‌دهنده وضعیت بسیار بحرانی زنجیره تأمین مهمات توپخانه است؛ به‌ویژه اگر آن را با ظرفیت تولید ۴۲۸ هزار گلوله در ماه کارخانه‌های مهمات امریکا در سال ۱۹۸۰ مقایسه کنیم. برای احیای این زنجیره حیاتی، ارتش امریکا درخواست بودجه‌ای ۱/۳ میلیارد دلاری برای افزایش تولید گلوله‌های ۱۵۵ میلی‌متری به ۱۰۰ هزار گلوله در ماه تا پایان سال ۲۰۲۵ کرد. اما کنگره با تصویب لایحه تکمیلی امنیتی این بودجه را افزایش داد. از سوی دیگر، تردیدی نیست که اگر ایالات متحده متحدان ناتو احساس خطر جدی برای موجودیت خود می‌کردند، می‌توانستند با صرف میلیاردها دلار، اقدامات اضطراری لازم را برای پیشی گرفتن از روسیه در تولید تسلیحات اتخاذ کنند. با این حال، این امر مستلزم تغییرات بنیادین در سیستم خرید تجهیزات دفاعی بود. اگرچه چنین اقدامی در تئوری امکان‌پذیر است، اما به نظر می‌رسد اراده سیاسی لازم برای اجرای آن وجود ندارد. این امر احتمالاً ناشی از ارزیابی واقع‌بینانه تهدید روسیه و باور به بقای دموکراسی است. در نتیجه، تهدید روسیه بهانه‌ای برای افزایش بودجه پیمانکاران دفاعی و جایگزینی تجهیزات نظامی است، اما به اندازه‌ای جدی نیست که منجر به تغییرات اساسی در صنعت دفاعی شود. این صنعت با وجود کاهش بازدهی، همچنان سودهای کلانی کسب می‌کند. در مقابل، روسیه به تقویت نظامی خود به‌عنوان یک جنگ حیات و مرگ ادامه خواهد داد.



جسیکا تی، متوس

تحلیلگر ارشد مسائل امنیتی

مترجم: علی اسدی / دانشجوی روزانه دکتری روابط بین‌الملل / اگر چه قضاوت درباره اهمیت تاریخی ریاست جمهوری یک دوره‌ای خوب باین خیلی زود است، اما واضح است که طی چهار سال گذشته شاهد دستاوردهای قابل توجهی در سیاست خارجی بوده است. باین اشتباهات راهبردی قابل توجهی نیز مرتکب شده است؛ عمدتاً زمانی که تصمیم گرفت از سیاست‌های سلف خود، دونالد ترامپ پیروی کند. اما وی یک وظیفه مهم را انجام داده است: دگرگونی اساسی سیاست خارجی امریکا از اتکالی زبان‌بخش به مداخله نظامی به پیگیری فعال دیپلماسی با پشتوانه قدرت. وی اعتماد دوستان و متحدان خود را به دست آورده و شروع به نهادینه کردن حضور عمیق امریکا در آسیا کرده، نقش ایالات متحده را در سازمان‌ها و توافق‌های چندجانبه اساسی احیا کرده است و به طولانی‌ترین «جنگ‌های همیشگی» این کشور پایان داد؛ گامی که هیچ‌یک از سه سلفش شهامت برداشتن آن را نداشتند. همه اینها در مواجهه با تهدیدهای جدید چین و روسیه اتفاق افتاد؛ دو قدرت بزرگ که به‌تازگی با هدف پایان دادن به برتری امریکا متحد شده‌اند. پاسخ باین به فوری‌ترین وضعیت اضطراری دوره اش - تهاجم وحشیانه روسیه به اوکراین در سال ۲۰۲۲ - هم ماهرانه و هم نوآورانه بود و نشان‌دهنده درک عناصر سنتی حکومت‌داری و تمایل به برداشتن چند گام غیرمتعارف بود. وقتی صحبت از چین می‌شود، که در بلندمدت پیچیده‌ترین چالش را برای سیاست خارجی ایالات متحده ایجاد می‌کند، تصویر متفاوت است. رویکرد باین به یکن گهگاه نشان‌دهنده درجه‌ناامیدکننده‌ای از ادامه رویکرد ترامپ بوده و باعث ایجاد عدم اطمینان در مورد تایوان، حساس‌ترین موضوع در روابط ایالات متحده و چین شده است. اما برخلاف رئیس‌جمهور سابق، باین سیاست چینی‌اش را به ماتریس قوی از اتحادهای جدید در سراسر آسیا احیا کرد. او مسلماً بدون استفاده از این اصطلاح، چیزی را که مدت‌ها «محور» مورد نظر ایالات متحده بود، کنار زده است. در خاورمیانه، سوابق ناامیدکننده است. جسارتی که باین در خروج از افغانستان از خود نشان داد و واکنش اش به جنگ غزه دیده نشد؛ جایی که درک منسوخ‌شده‌اش از اسرائیل مانع از اعمال فشار بیشتر بر آن برای اتخاذ رویکردی عادلانه و کمتر مخرب شده است. یک کشور عمیقاً چنددسته، چهار سال زمامت بسیار کمی برای ارزیابی دکترین سیاست خارجی است. بسیاری از دستاوردهای باین می‌تواند به سرعت توسط نفر بعدی مخدوش شود. با این حال، میراث او تا به امروز، به‌خوبی خطواره‌های رویکردی جدید را با دنیای امروز نشان می‌دهد. مهم‌ترین آنها عزم اجتناب از جنگ برای بازسازی کشورهای دیگر و احیای دیپلماسی به‌عنوان ابزار اصلی سیاست خارجی است. این احیای دیپلماتیک بدون نقصان نبوده است. استراتژی اقتصادی جهانی منسجمی را تقویت نکرده و فاقد تعهد قوی به عدم اشاعه و کنترل تسلیحات است. اما کشوری را به جهانپان معرفی کرد که بدون ایهام از غرور «لحظه تک‌قطبی» پس از جنگ سرد، عبور و ثابت کرد که ایالات متحده می‌تواند عمیقاً در جهان بدون اقدام نظامی یا لک‌هادر کردن هژمونی مداخله‌نامد.

جهان باین

مهم‌ترین وظیفه باین پس از روی کار آمدن، بازگرداندن اعتماد به وری مرزها بود. او با شعار «امریکا بازگشته» کمپین انتخاباتی کرد و وعده داد بار دیگر کشور «سر میز خواهد نشست». با این حال، زمانی که در کاخ سفید بود، به نظر می‌رسید درک می‌کرد که نه قدرت ایالات متحده و نه آن طور که وی اغلب می‌گفت «قدرت بی‌همتای ما» آن چیزی نبودند که بودند. دولت در عوض بر متقاعد کردن دیگران تمرکز کرد که دیگر نگران سیاست‌های «اول امریکا» ترامپ، تحقیر آشکار ناتو و همکاری چندجانبه در مورد مسائلی از تغییرات آب‌وهوایی گرفته تا همه‌گیری کووید-۱۹ نباشند. آسان نبود. حتی دولت‌هایی که به گرمی برخورد می‌کردند دریافتند که ترامپ (یا رئیس‌جمهوری با دیدگاه‌های مشابه) می‌تواند به محض انتخابات بعدی بازگردد. برای برجسته کردن این تغییر، وی در اولین روز ریاست جمهوری، ایالات متحده را به سازمان بهداشت جهانی و توافق پاریس در مورد تغییرات آب و هوایی که ترامپ از هر دوی آنها خارج شده بود، بازگرداند. به سرعت اقدام به تأیید تعهد واشنگتن به توافقنامه‌ها و نهادهای اقتصادی و امنیتی متعدد، مخصوصاً ناتو کرد. در بیش از سه سال آینده، تعداد اعضای ناتو که به شاخص هدف یعنی صرف حداقل دو درصد از تولید ناخالص داخلی برای دفاع دست یافتند، از ۹ نفر به ۲۳ نفر رسید و به‌زودی افزایش تعداد اعضا انجام خواهد شد. دو کشور قدرتمند از نظر نظامی، سوئد و فنلاند، برای پیوستن به این ائتلاف، چندین دهه بی‌طرفی را کنار گذاشتند. امروز، آمادگی در سراسر ائتلاف به‌طور قابل توجهی بالاتر است، همانطور که استقرار در نزدیکی مرزهای روسیه وجود دارد. دولت باین انرژی دیپلماتیک بیشتری را برای ایجاد آنچه «شبکه‌ای» از ارتباطات عمیق‌تر و جدید در سراسر آسیا می‌خواند که منافع ژئوپلیتیکی و اقتصادی را در برمی‌گیرد، با انگیزه مقابله با چین به کار برد. تصویر شبکه متقاطع روابط به‌طور معناداری از استعاره آشنا «مرکز و پره» متمایز است، که ایالات متحده را در مرکز همه چیز با کشورهای دیگر که در اطراف آن قرار گرفته‌اند، نشان می‌دهد. تغییر صرفاً نه‌یک‌امراتزاعی بلکه در عمل بود. گفت‌وگوی چهار جانبه امنیتی (معروف به کواد) که استرالیا، هند، ژاپن و ایالات متحده را به هم پیوند می‌دهد، از مجمعی برای وزرای خارجه به مجمعی برای سران کشورها ارتقا یافت. تیم باین



عکس: AP



FOREIGN AFFAIRS

مهمترین وظیفه باین پس از روی کار آمدن، بازگرداندن اعتماد به وری مرزها بود. او با شعار «امریکا بازگشته» کمپین انتخاباتی کرد و وعده داد بار دیگر کشور «سر میز خواهد نشست». با این حال، زمانی که در کاخ سفید بود، به نظر می‌رسید درک می‌کرد که نه قدرت ایالات متحده و نه آن طور که وی اغلب می‌گفت «قدرت بی‌همتای ما» آن چیزی نبودند که بودند. دولت در عوض بر متقاعد کردن دیگران تمرکز کرد که دیگر نگران سیاست‌های «اول امریکا» ترامپ، تحقیر آشکار ناتو و همکاری چندجانبه در مورد مسائلی از تغییرات آب‌وهوایی گرفته تا همه‌گیری کووید-۱۹ نباشند. آسان نبود. حتی دولت‌هایی که به گرمی برخورد می‌کردند دریافتند که ترامپ (یا رئیس‌جمهوری با دیدگاه‌های مشابه) می‌تواند به محض انتخابات بعدی بازگردد. برای برجسته کردن این تغییر، وی در اولین روز ریاست جمهوری، ایالات متحده را به سازمان بهداشت جهانی و توافق پاریس در مورد تغییرات آب و هوایی که ترامپ از هر دوی آنها خارج شده بود، بازگرداند. به سرعت اقدام به تأیید تعهد واشنگتن به توافقنامه‌ها و نهادهای اقتصادی و امنیتی متعدد، مخصوصاً ناتو کرد. در بیش از سه سال آینده، تعداد اعضای ناتو که به شاخص هدف یعنی صرف حداقل دو درصد از تولید ناخالص داخلی برای دفاع دست یافتند، از ۹ نفر به ۲۳ نفر رسید و به‌زودی افزایش تعداد اعضا انجام خواهد شد. دو کشور قدرتمند از نظر نظامی، سوئد و فنلاند، برای پیوستن به این ائتلاف، چندین دهه بی‌طرفی را کنار گذاشتند. امروز، آمادگی در سراسر ائتلاف به‌طور قابل توجهی بالاتر است، همانطور که استقرار در نزدیکی مرزهای روسیه وجود دارد. دولت باین انرژی دیپلماتیک بیشتری را برای ایجاد آنچه «شبکه‌ای» از ارتباطات عمیق‌تر و جدید در سراسر آسیا می‌خواند که منافع ژئوپلیتیکی و اقتصادی را در برمی‌گیرد، با انگیزه مقابله با چین به کار برد. تصویر شبکه متقاطع روابط به‌طور معناداری از استعاره آشنا «مرکز و پره» متمایز است، که ایالات متحده را در مرکز همه چیز با کشورهای دیگر که در اطراف آن قرار گرفته‌اند، نشان می‌دهد. تغییر صرفاً نه‌یک‌امراتزاعی بلکه در عمل بود. گفت‌وگوی چهار جانبه امنیتی (معروف به کواد) که استرالیا، هند، ژاپن و ایالات متحده را به هم پیوند می‌دهد، از مجمعی برای وزرای خارجه به مجمعی برای سران کشورها ارتقا یافت. تیم باین

جهان باین

مهم‌ترین وظیفه باین پس از روی کار آمدن، بازگرداندن اعتماد به وری مرزها بود. او با شعار «امریکا بازگشته» کمپین انتخاباتی کرد و وعده داد بار دیگر کشور «سر میز خواهد نشست». با این حال، زمانی که در کاخ سفید بود، به نظر می‌رسید درک می‌کرد که نه قدرت ایالات متحده و نه آن طور که وی اغلب می‌گفت «قدرت بی‌همتای ما» آن چیزی نبودند که بودند. دولت در عوض بر متقاعد کردن دیگران تمرکز کرد که دیگر نگران سیاست‌های «اول امریکا» ترامپ، تحقیر آشکار ناتو و همکاری چندجانبه در مورد مسائلی از تغییرات آب‌وهوایی گرفته تا همه‌گیری کووید-۱۹ نباشند. آسان نبود. حتی دولت‌هایی که به گرمی برخورد می‌کردند دریافتند که ترامپ (یا رئیس‌جمهوری با دیدگاه‌های مشابه) می‌تواند به محض انتخابات بعدی بازگردد. برای برجسته کردن این تغییر، وی در اولین روز ریاست جمهوری، ایالات متحده را به سازمان بهداشت جهانی و توافق پاریس در مورد تغییرات آب و هوایی که ترامپ از هر دوی آنها خارج شده بود، بازگرداند. به سرعت اقدام به تأیید تعهد واشنگتن به توافقنامه‌ها و نهادهای اقتصادی و امنیتی متعدد، مخصوصاً ناتو کرد. در بیش از سه سال آینده، تعداد اعضای ناتو که به شاخص هدف یعنی صرف حداقل دو درصد از تولید ناخالص داخلی برای دفاع دست یافتند، از ۹ نفر به ۲۳ نفر رسید و به‌زودی افزایش تعداد اعضا انجام خواهد شد. دو کشور قدرتمند از نظر نظامی، سوئد و فنلاند، برای پیوستن به این ائتلاف، چندین دهه بی‌طرفی را کنار گذاشتند. امروز، آمادگی در سراسر ائتلاف به‌طور قابل توجهی بالاتر است، همانطور که استقرار در نزدیکی مرزهای روسیه وجود دارد. دولت باین انرژی دیپلماتیک بیشتری را برای ایجاد آنچه «شبکه‌ای» از ارتباطات عمیق‌تر و جدید در سراسر آسیا می‌خواند که منافع ژئوپلیتیکی و اقتصادی را در برمی‌گیرد، با انگیزه مقابله با چین به کار برد. تصویر شبکه متقاطع روابط به‌طور معناداری از استعاره آشنا «مرکز و پره» متمایز است، که ایالات متحده را در مرکز همه چیز با کشورهای دیگر که در اطراف آن قرار گرفته‌اند، نشان می‌دهد. تغییر صرفاً نه‌یک‌امراتزاعی بلکه در عمل بود. گفت‌وگوی چهار جانبه امنیتی (معروف به کواد) که استرالیا، هند، ژاپن و ایالات متحده را به هم پیوند می‌دهد، از مجمعی برای وزرای خارجه به مجمعی برای سران کشورها ارتقا یافت. تیم باین

رهبری بدو

نقد دکترین جو باین در خاورمیانه و تعارض

کشور ایجاد شد: طالبان تصمیم گرفته بود حملات به نیروهای ایالات متحده را متوقف کند، زیرا در انتظار خروج‌شان براساس توافق‌نامه‌ای بود که توسط دولت ترامپ مذاکره شد. اگر ایالات متحده خارج نمی‌شد، تلفات امریکا از سر گرفته می‌شد و بهای ماندن در یار دیگر مشخص می‌شد.

استفاده نکردن از اهرم فشار

حقیقت آشکار این بود که ایالات متحده مدت‌ها قبل از اوت ۲۰۲۱ جنگ را بسته بود. اما فراموش کردن شکست‌ها آسان‌تر از به‌خاطر سپردن آنهاست. به‌واسطه تحریکات فراوان ترامپ، بسیاری از آمریکایی‌ها روزهای آشوب پایانی را به یاد می‌آورند و سال‌های شکستی که پیش از آن اتفاق افتاده بود را فراموش می‌کنند؛ ۱۳ آمریکایی که در پایان جان باختند نه ۲۴۶۱ کشته و ۲۰۷۴۴ مجروح سال‌های قبل از آن. هیچ خسران استراتژیکی از تصمیم باین ناشی نشد؛ کاملاً برعکس. رئیس‌جمهور در سخنرانی خود به درستی خاطر نشان کرد: «چین با روسیه هیچ چیزی به جز اینکه ایالات متحده یک‌دهه دیگر در افغانستان گرفتار شود را ترجیح نمی‌دهند.» واشنگتن نتوانست پیش‌بینی کند که دولت کابل با چه سرعتی سقوط می‌کند. اما اهمیت این شکست به موازات موفقیت باین در درک مزایای استراتژیک ماندگار عقب‌نشینی، مرکز می‌شود. وی گفت: «تصمیم (خروج از افغانستان) با هدف پایان دادن به یک دوره عملیات نظامی بزرگ برای بازسازی کشورهای دیگر است. «ماه‌ها پس از خروج از افغانستان، زمانی که ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه تهاجم کامل به اوکراین را آغاز کرد، دولت باین بار دیگر مورد آزمون قرار گرفت. باین و پوتین در هفته اول ریاست جمهوری خود توافق کردند معاهده اسارت جدید - تنها توافق دوجانبه باقیمانده کنترل تسلیحات هسته‌ای - را چند روز قبل از انقضای تمدید کنند. نشانه امیدواری بود. اما چند هفته بعد، مسکو هزاران سرباز و سلاح‌های سنگین را به مرز خود با اوکراین منتقل کرد. اگرچه نیت پوتین مبهم بود، اما این اقدام زنگ خطری را در داخل دولت برانگیخت. آنتونی بلینکن، وزیر امور خارجه ایالات متحده، به دیوید اینگتایوس و واشنگتن‌پست - تقریباً یک سال قبل از حمله روسیه، در فوریه ۲۰۲۲ - گفت: «ما باید نگاه می‌کنیم. ۲۴ ساعت شبانه‌روز، «مسکو تسلیحات استراتژیک خود را در حالت آماده‌باش قرار داد. بعداً پوتین صحبت از استفاده از سلاح‌های هسته‌ای تاکتیکی کرد؛ اگر به نظرش حمایت غرب از کی‌یف، بیش از حد پیش برود. با طولانی شدن جنگ، او با انتقال آن تسلیحات به کشور همسایه بلاروس و دستور تمرین‌های رزمی مشترک برای استفاده از آنها، این سلاح‌ها را تقویت کرد. در مجموع، نحوه مدیریت جنگ باین استنادانه بوده است. دراستانه تهاجم، با افشای علنی اطلاعات در مورد مانورهای سربازان روسیه به‌منظور آگاه کردن جهان از برنامه‌های پوتین و خنثی کردن کمپین‌های اطلاعات نادرست کرملین، آنان را ورشکسته کرد. هنگامی که حمله در جریان بود، او دفاع جانانه از اوکراین را با ممنوعیت قاطعانه دخالت نیروهای آمریکایی مطرح کرد؛ تعهدی که اغلب تکرار می‌کرد و تا حد زیادی مخالفت عمومی با حمایت فعال از اوکراین را تحت کنترل داشت. سپس رهبری سیاسی و شخصی قاطعانه‌ای را به کار گرفت تا کشورهای اروپایی، ناتو و کنگره ایالات متحده را برای حمایت از کی‌یف گرد آورد و دستور داد محتاطانه اما مستمر جریان سلاح‌ها را به‌دست داشته باشد. او پیچیدگی تسلیحاتی واشنگتن را در برابر منحنی خشونت روسیه تنظیم کرده است، به جای رهبری، آن را هدایت کرده و با استفاده پیشروانه از تخصص نظامی و اطلاعاتی ایالات متحده، قدرت اوکراین را به شیوه‌های کمتر قابل مشاهده تقویت کرده است.

نقطه اوج

اگر چه برای پایان دادن به جنگ پیدا نشده است، مدیریت باین در تهاجم روسیه اعتباری برای ایالات متحده بوده است؛ همانطور که خروج از افغانستان، با وجود خرد متعارف، یک اعتبار

برای احداث یک ناوگان زیر دریایی هسته‌ای استرالیایی که بتواند مخفیانه و در برد بسیار طولانی عمل کند و بازآرندگی را در برابر چین تا اقیانوس آرام تقویت کند، AUKUS را ایجاد کرد، یک ترتیب امنیتی جدید که استرالیا، بریتانیا و ایالات متحده را همسوی کند. اجلاس‌های سه‌جانبه، ایالات متحده را با ژاپن و فیلیپین و با ژاپن و کره جنوبی و با امنیت به‌عنوان هدف اصلی مرتبط کرد. برای اولین بار نشست سران اتحادیه کشورهای جنوب شرق آسیا در واشنگتن برگزار شد. توافق‌های دوجانبه جدید امکان دسترسی نظامی ایالات متحده به استرالیا، ژاپن، پاپوا گینه‌نو و فیلیپین را فراهم کرد و باین روابط ایالات متحده با هند، اندونزی و ویتنام را تعمیق بخشید. حتی این فهرست جزئی نشان‌دهنده سطح فوق‌العاده‌ای از تلاش و دستاورد در کمتر از چهار سال است؛ با روابط جدید و احیاشده؛ حتی امکان در توافق‌های رسمی تا از تغییر جهت در واشنگتن جان سالم‌به‌در برد. برای بیش از دو دهه، رهبران واشنگتن به مرکزیت آسیا در قرن بیست‌ویکم و ضرورت تغییر متناسب در سیاست خارجی ایالات متحده پرداخته‌اند. اما دولت جورج دبلیو بوش با «جنگ جهانی علیه تروریسم» از آن منحرف شد. دولت اواما نیز به اهمیت حضور استراتژیک قوی‌تر در آسیا پی برد اما نتوانست آن را محقق کند. بی‌اعتنایی دولت ترامپ هم نسبت به اتحادها باعث تضعیف روابط در سراسر منطقه شد. (ولی) در دولت باین چرخش محوری اتفاق افتاد.

آرمان از دست رفته (هدف تحقق نیافتنی)

برای تعیین مسیر جدیدی برای ایالات متحده، باین دید که بایستی به طولانی‌ترین «جنگ دائمی» دوران پس از ۱۱ سپتامبر پایان داد. تا زمانی که به قدرت رسید، ایالات متحده ۲۰ سال را صرف جنگیدن در افغانستان کرده بود که هزینه‌اش بیش از ۲ تریلیون دلار بود؛ معادل ۳۰۰ میلیون دلار در روز. استراتژی ایالات متحده از مبارزه با تروریسم به عملیات ضدشورش تغییر کرده و دوباره به عقب بازگشته بود. از اتخاذ رویکردی کم‌حاشیه که متکی بر نیروهای ویژه و نیروی هوایی است تا استقرار ۱۰۰۰۰۰ نیرو در کشور؛ از تشویق دولت در کابل گرفته تا اینکه فساد دولت افغانستان مانع اصلی پیشرفت است. واشنگتن طیف گسترده‌ای از تاکتیک‌ها را آزمون کرده بود. ایجاد یک نیروی پلیس ملی، تلاش برای ایجاد ارتش، بهبود سواد و آموزش برای زنان و دختران؛ در نهایت بیشتر عبث بود. در زمان تحلیف باین، اطلاعات ایالات متحده به صراحت نشان داد که کنترل طالبان بر مناطق افغانستان به‌رغم این سرمایه‌گذاری عظیم برای سال‌ها در حال افزایش بوده است؛ واقعیتی که عموماً توسط مردم امریکاناشناخته یا نادیده گرفته شده است. باین در سخنرانی خود در اوت ۲۰۲۱ پرسید که «منافع ملی حیاتی» در افغانستان چیست و پاسخ صحیح را ارائه کرد. مافقط یک مسئله داریم: اطمینان حاصل کنیم که افغانستان هرگز نمی‌تواند دوباره برای حمله به سرزمین‌مان مورد استفاده قرار گیرد. باین خاطر نشان کرد که ایالات متحده با شکست القاعده و کشتن اسامه بن لادن در سال ۲۰۱۱ به این هدف دست یافته است. اما پس از آن، او گفت: «ما یک‌دهه دیگر ماندیم.» پس از فروپاشی غیرمنتظره و تکان‌دهنده ارتش و دولت ملی افغانستان، تسلط طالبان، هرج و مرج در کابل در حالی که هزاران افغان تلاش کردند تا فرار کنند و کشته شدن ۱۳ نظامی آمریکایی و بیش از ۱۶۰ غیرنظامی افغان در یک بمب‌گذاری انتحاری در نزدیکی فرودگاه، کارشناسان سیاست خارجی به شدت از این تصمیم (عقب‌نشینی امریکا)، انتقاد کردند. ریچارد هاس، رئیس وقت شورای روابط خارجی، هم‌زمان با افزایش هرج و مرج در تویتر نوشت: «آنچه که وضعیت افغانستان را بسیار ناامیدکننده می‌کند این است که (ایالات متحده و) متحدانش با هزینه‌ای نامحدود که به‌تعداد رسیده بودند. این صلح با پیروزی نظامی نبود، اما بی‌نهایت بر فاجعه راهبردی [و] انسانی که در حال آشکار شدن است از حیثیت داشت.» اما هزینه پایین ظاهری، توهمی بود که به دلیل عدم مرگ و میر آمریکایی‌ها در ماه‌های قبل در این